

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Arts&Music

هنر و موسیقی

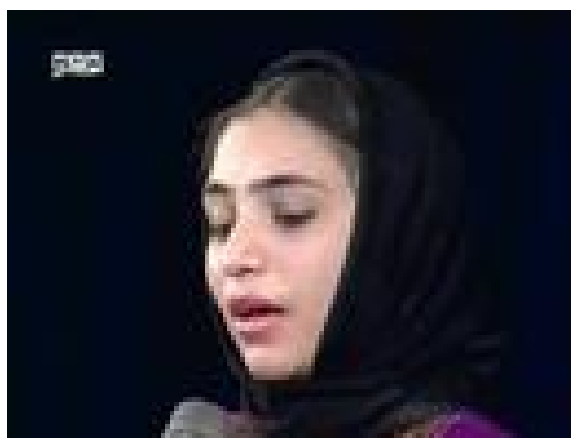
دپلوم انجیر خلیل الله معروفی  
برلین، 23 اپریل 2010

## سحر آفرین و لاله آزاد

در مؤخره بخش دوزادهم "سرگردانی قلم و خاطرات نوستالژیک" که قسمتی از خاطرات کوه عزیز "خواجه صفاء" را پیش روی خواننده گرانقدر گذاشتم، چنین آمده بود:

« برای والهان (1) و شیفتگان موسیقی، ترانه روانبخش مرحوم "استاد ابراهیم صفا" را در قالب "ساز و آواز، و با آوای سحر آفرین خانم "سحر آفرین" - خواننده جوان و پر استعداد افغان - میشنوام. لطفاً بر لنک ذیل کلیک کنید:»

«... چون بهاران است و موسم لاله زاران، چه باک دارد که ترانه زیبای "لاله آزاد" را یکبار دیگر به سمع خوانندگان شنونده پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" برسانم؟؟؟ قبلاً مقالات "سحر مبین - سحر آفرین" و "باز هم سحر مبین - سحر آفرین"، را - که وصف حالی بود از آن هنرمند جوان و خوش الحان افغان - بتاریخ دوم و بیست و سوم نومبر 2007 نوشته و درج آرشیف موضوعات "ادبی و فرهنگی" پورتال "افغان جرمن آنلاین" کرده بودم. بعدها که آرشیف "ادبی - فرهنگی" بنده را در آنجا از هستی ساقط ساختند، مقالات مندرج آن نیز، همه نیست و نابود گردیدند.



ضمن این نوشته، فشرده آن دو مقاله را در هم آمیخته و پیش میکشم.  
در مقاله اول از استعداد سرشار این خواننده جوان، چنین سخن رفته بود:

« ... "سحر آفرین" هنگام مهاجرت در پاکستان رشد کرده و با دیدن کورسهای موسیقی در آن سامان، استعداد طبیعی آوازخوانی خود را پرورش فنی میدهد. از همین روست که او با زبان "اردو" هم آشنائی کامل پیدا کرده و با بازخوانی ترانه های آوازخوانان مشهور هند از قبیل "لنا منگیشکر"، از عهده چنین "مهم"ی بدرستی بدر میگردد.

او وقتی آهنگهای "لنا" را میخواند، آدم فکر میکند که خود "لنا"ست که میخواند. از همین خاطر میتوان به یقین امیدوار بود، که "سحر آفرین" از همه بانوان دیگر آوازخوان وطن ما فراتر قدم نهد و روزی "لتای افغانستان" گردد.

امید است که این لاله نوبهاری، بر اثر تشویق مردم و بر اثر ریاضت و مشق و تمرین و کار پیهم و طولانی، چنان یک جایگاه شاهگان را بدست آورد....»

از طیف خوانندههای بسیار خانم "سحر آفرین" دو ترانه او را از "یو توب" برمیگزینم، یکی همان ترانه "لاله آزاد" را و دیگر ترانه زیبای دگری را که بزبان عزیز پشتو خوانده است.

## ترانه اول لاله آزاد

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم  
در دشت مکان دارم، هم فطرت آهویم  
آبم نم باران است، فارغ ز لب جویم  
تنگ است محیط آنجا در باغ نمی رویم

ترانه "لاله آزاد" از طبع آزاده مرحوم استاد "ابراهیم صفا" تراویده. مرحوم "ابراهیم صفا" فرزند مبارز "ناظر سفر خان" - "امین اطلاعات" (رئیس استخبارات) امیر حبیب الله خان - است که به مانند برادر نامدار و مبارز دیگر خود "استاد محمد انور بسمل" از دانشمندان با نام و نشان ما بوده، در فلسفه دسترس کافی داشته و آثاری از تألیف و ترجمه دارند. شعر هم بسیار نغز میسروده و مجموعه های شعری ایشان بنام "نوای کهساران" و "لاله آزاد" قبلاً به چاپ رسیده است.

درست به یاد ندارم که ترانه "لاله آزاد" را که کمپوز کرده، ولی حدس میزنم، خواننده اولینش، خانم "آزاده" بوده است، که در زمان خود خوش درخشید. این ترانه از حنجره خانم "سحر آفرین" اما کیفیت دیگری دارد. وی هر آهنگی را که به اقتفاء از دگران میخواند، صبغت و رنگ و بوی و نشان انگشت خود را بر آن نقر میکند، که خیلی بر جذابیت آهنگ می افزاید و این کار در واقع به آهنگ های قدیم، روح و رونقی تازه و جدید میبخشد.

لطفاً کلیک فرمائید :

[http://www.youtube.com/watch?v=5jwhRazip9s&feature=Playlist&p=EFE234D2D90EEE38&playnext\\_fro](http://www.youtube.com/watch?v=5jwhRazip9s&feature=Playlist&p=EFE234D2D90EEE38&playnext_fro)

## ترانه دوم

### د ژوند یوه افسانه ده ، افسانه د انتظار ده

#### افسانه زندگانی یکیست و آن هم افسانه انتظار

آنچه زیر این عنوان از نظر خواننده ارجمند میگذرد، محتوای مقاله دوم است، که بعینه نقل میگردد:

« چه عبارتی گیرا :

"زندگانی متشکل است از یک افسانه و آن هم افسانه انتظار". به سراغ خورشید جوان موسیقی وطن - خانم سحر آفرین - بودم و در جنگل "یو توب" ترانه های این هنرمند کم نظیر را میپالیدم (2) ، که به یک آهنگ پشتویش رسیدم و آنرا چندین بار شنیدم. در حالی که گوش به آواز نافذ و باریکی هایش، و هوش به شعر و ترانه نهاده بودم، به مصراع "د ژوند یوه افسانه ده ، افسانه د انتظار ده" رسیدم که سخت بدلم نشست. و آنقدر بدلم نشست که گفتم همین مصراع را سرلوحه مقاله ای بسازم و چنین است که این مختصر رقم زده میشود. میخوامم بپرسم که آیا درست است که تمام زندگانی از انتظار حکایت کند و بلکه خود قصه انتظار و انتظار هاست؟ جواب را در سطور آتی پیشکش میکنم :

چوکات و محدوده "زندگی" به حیث یک "پدیده بیالوژیک" و "زندگانی" بحیث یک "پدیده اجتماعی" سیر متسلسل و لاینقطع دارد و وقفه ای در آن متصور نیست. اینطور نیست، که در مسیر "زندگی" و "زندگانی" لحظاتی را بیابیم، که در آن "زنده" نباشیم و یا در پروسه اجتماعی "زندگان" قرار نداشته باشیم. اگر مسیر زندگی و زندگانی را به

اصطلاح ریاضی به یک "منحنی پیوسته" تشبیه بکنیم، هیچ نقطه "منقطع" و "ناموجود" در آن سراغ شده نمیتواند. هر نقطه این منحنی تداوم نقطه پیشین است، یعنی که هر نقطه انتظار نقطه بعدی را میکشد؛ و این چیزی دگر نیست، مگر قصه انتظارها.

اگر شیوه ریاضی را ترک کرده، رو به فزیک آورده و "زندگی" و "زندگانی" را بشکل "مسیر پیوسته زمانی" نشان بدهیم، هیچ لحظه انقطاع و گسستگی در آن یافته نمیتوانیم. نتیجه این میشود، که در مسیر زمان - که پیهم به پیش میراند - لحظه ها منتظر لحظه های بعدی اند؛ و این نیز قصه ایست از انتظارها.

اگر از شرح ریاضی و فزیکی بگذشته و پدیده ها را برای همه قابل لمس بسازیم، از زمره هزاران مثال، مثالی چند تقدیم میگردد:

چه بخواهیم و یا نخواهیم، هر لحظه پیوسته در انتظار لحظه های بعدی می باشیم، خواه خوب و یا خراب، خوش یا ناخوش آیند، شیرین و یا تلخ. هر ثانیه و دقیقه و ساعت و روز و ماه و سال، تا به آخر عمر، در واقع "لحظه شماری" میکنیم.

- اگر لحظات خراب باشند، در انتظار لحظات خوش می افتمیم و سپس منتظر میگردیم که چه وقت ناخوشی جای خوشی را بگیرد.

- چون کاری نکو کردیم، منتظر پاداشیم و اگر کاری زشت از ما سر زند، چشم به کیفر خواهیم دوخت؛ و اولین کیفر "کیفر وجدان" است، که سخت ترین کیفر هم هموست.

- اگر زندگی خانوادگی اختیار کردیم، در انتظار فرزند نیکوستیم، که ثمره و میوه شیرین زندگانی توانش نامید.

- اگر ناتوان استیم، خواب توانائی را می بینیم و اگر ضعیفیم، رؤیای قوت را.

- در گرسنگی منتظر سد جوع میشویم و چون سیر شدیم، باز در انتظار میگذرانیم که گرسنه گردیم.

- در درویشی خواب توانگری را می بینیم و در توانگری نیز بیم درویش گردیدن را داریم.

- چون بیمار گردیم، توقع بهبود را داریم و چون تندرست بودیم، از عفريت مرض و بیماری و زمینگیری میترسیم.

- اگر در فعالیت استیم، انتظار تفریح و استراحت و دم راستی(3) را میکشیم.

- اگر بیدار استیم منتظر خواب میباشیم، و در خواب نیز خواب بیداری را می بینیم.

- در کودکی شوق بزرگ شدن را داریم و انتظار میکشیم که چه وقت جوان میگردیم و استقلال می یابیم

- در جوانی و در اوج جوش و خروش و جنب و جوش آن، پیری را از نظر دور نمیداریم

- و در پیری و در آوانی که آفتاب سر کوه گشته ایم، در انتظار حضرت عزرائیل میباشیم!!!!

این سیر لاینقطع حیات است و تا جهان باقیست، همچین خواهد بود.

اما شاعر در مصراع فوق افسانه انتظار دیگری را ترسیم میکند؛ افسانه عاشقی را که در لحظات تلخ هجران، در انتظار است تا شاهد دیدار میسرش گردد. دلداه لحظات جانکاه انتظار را برمی شمرد، تا به دلدار برسد....»

بعد از این شرح و بسط و قصه و افسانه، بر لنک کلیک کرده و خواستم آن آهنگ زیبای پشتو را از "یوتوب" بشنوم. با هزار یأس و حرمان و افسوس دریافتم که آن آهنگ را از کلکسیون ترانه های خانم "سحر آفرین" حذف کرده اند. چون به نامگذاری و ردیف بندی آهنگها نیک نگریستم، دریافتم که:

**کار، کار "افغانستانی" های پلید است، که با "افغان" در ستیزند و از "پشتو" و "پشتون" میگریزند، همانطوری که "جند" از "بسم الله" میگریزد!!!!!!**

وقتی اصل مقاله را بتاريخ 23 نومبر 2007 نوشتم، لنک ذیل فعال بود و آن ترانه زیبای پشتو را از آن میتوانستی شنید.

<http://www.youtube.com/watch?v=sqBNm47tE9g&feature=related>

## توضیحات :

1 - کلمه "واله" (بکسر لام و "های ملفوظ") بر وزن "کامل و قانع و صالح و صانع و واضح" اسم فاعل عربی و در معنای "شبیفته و عاشق" است. در افغانستان "واله" را با "های غیر ملفوظ" و بر وزن "لاله و ژاله و ماله" تلفظ میکنند، که غلط محض است. ایرانیان آنرا مگر درست تلفظ کرده و مراتب املائی را در موردش دقیقانه مراعات میکنند.

2 - "پالیدن" کلمه زیبا و قدیم دری و در معنای "تفحص کردن" و "جستن" است. این کلمه در حالی که در زبان گفتار و زبان عوام ما بسیار رائج است، در زبان ادبی و باصطلاح "معیار"، متأسفانه کمتر سراغ میگردد. فارسی

ایران کلمه "پالیدن" را نمی شناسد و در عوض از ترکیباتی از قبیل "تفحص کردن" (ترکیب "عربی - فارسی") و "جست و جو کردن" کار میگیرند. فرهنگ عمید "پالیدن" را در دو معنی آورده، یکی همان "جست و جو کردن" و دیگر "تصفیه کردن و خالص کردن". در فارسی ایران فقط از بعض ترکیبات این مصدر در مفهوم دومی استفاده میگردد؛ مثلاً "پالایش" و "پالایشگاه" و غیره. یعنی که "پالیدن" در مفهوم و مدلول اولین آن، در فارسی ایران نه در شکل مصدر بکار میرود و نه تصریف و گردان میگردد. اگر به یک ایرانی بگوئید که "ترا میپالیدم" و یا "پالید و نیافت" به تحقیق که مقصودتان را درک نخواهد کرد.

3 - "دم راستی" اصطلاح عامیانه و گفتاری دری و مراد از "وقفه در کار است" که از صفت "دم راست" برخاسته. "دم راست" (بدون کسره اضافه) حالت انسان و حیوانی را شرح میدهد که بعد از فعالیت، استراحت و تجدید قواء کرده و گویا آماده فعالیت مجدد گردیده باشند. مصادر ترکیبی "دم راست کردن" یعنی "نفس تازه کردن" و "دم راست شدن" یعنی "نفس تازه گردیدن" در زبان گفتاری دری ما بسیار رایج اند. در فارسی ایران از ترکیبات زیبا و بس رسای "دم راست، دم راستی، دم راست کردن و دم راست شدن" اثری دیده نمیشود.